



نشر روزگار

چاپ دوم



# زندگی من

بیل کلینتون

کیومرث پارسای / گیسو پارسای



# زندگی من

## بیل کلینتون

---

ترجمه: کیومرث پارسای  
گیسو پارسای

---

جلد دوم

---

این کتاب، ترجمه‌ای است از:

**MY LIFE**

**BILL CLINTON**

کلینتون، بیل، ۱۹۴۶ - م. Clinton. Bill  
زندگی من / بیل کلینتون: ترجمه کیومرث یارسای، گیسو یارسای - تهران:  
روزگار، ۱۳۸۳، ۲ ج.  
ISBN 964-374-060-9 (دوره).  
ISBN 964-374-061-7 (۲).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

My Life

عنوان اصلی:

ترجمه جلد دوم توسط کیومرث یارسای و گیسو یارسای صورت گرفته است.

Clinton, Bill

۱. کلینتون، بیل، ۱۹۴۶ - م.

Clinton, Bill

۲. کلینتون، بیل، ۱۹۴۶ - م.

خانواده. ۳. رؤسای جمهور، ایالات متحده -

سرگذشتنامه. ۴. ایالات متحده - سیاست و حکومت.

۱۹۹۲ - ۲۰۰۱ م. الف. یارسای، کیومرث، ۱۳۲۵ - مترجم. ب. یارسای، گیسو، ۱۳۳۴ -

مترجم. د. عنوان

۹۷۳/۹۲۹.۹۲

E۸۸۶۱۳

۳۸۳ - ۲۲۱۶۸

کتابخانه ملی ایران



نشر روزگار



## زندگی من

نویسنده: بیل کلینتون

ترجمه: کیومرث یارسای - گیسو یارسای

چاپ دوم، ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۲۰۰

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: نشر روزگار (زینب نوری)

چاپ: کمال‌الملک

آدرس اینترنت:

www.roozgarpub.com

تلفکس نشر روزگار: ۰۲۰۴۲-۶۴۰۲ - همراه: ۰۹۱۲ ۲۰۳۷۳۵۴

شابک جلد دوم: ۷-۶۱-۰۶۱-۲۷۳-۹۶۴

ISBN :964-374-061-7

شابک دوره: ۹-۶۰-۰۶۰-۲۷۳-۹۶۴

ISBN :964-374-060-9

## فصل ۳۱

سال بعد تلفیقی بود از دست‌آوردهایی اساسی در حیطه قانونگذاری، شکستها و پیروزیهایی در سیاست خارجی، وقایعی غیرمترقبه، تراژدی‌هایی شخصی، خطاهایی غرض‌ورزانه، و تخطی‌هایی ناشیانه در رابطه با فرهنگ ویژه واشینگتن که وقتی توسط تعدادی از پرسنل ناخواسته به بیرون درز کرد، خوراک رسانه‌ها تأمین شد، اتفاقی که مرا به یاد تجربه انتخابات مقدماتی حوزه نیویورک می‌انداخت. ۲۲ ژانویه اعلام کردیم نامزدی زو برد برای دادستانی کل منتفی است. از آنجا که طی تحقیقاتی در مورد او متوجه استخدام کارگران مهاجر غیرقانونی و متعاقب آن عدم توانایی در پرداخت مالیاتهای تأمین اجتماعی آنها شده بودیم، اذعان می‌کنم که در حل و فصل مناسب این مورد ناکام بودم. در نتیجه نه او، که من مسئول وضع موجود بودم. زو به هیچ‌وجه ما را گمراه نکرده بود، زمانی که خدمتکاران منزل استخدام شده بودند او شغل جدیدی به دست آورده و شوهرش که استاد دانشگاه بود در تعطیلات تابستانی به سر می‌برد. ظاهراً هر یک تصور می‌کرد دیگری مسأله مالیات را رفع و رجوع کرده است. حرفهایش را باور می‌کردم و مدت سه هفته پس از بار اول که پیشنهاد انصراف داد، شدیداً برای حفظ او فعالیت کردم. بعداً او را به ریاست شورای اطلاعات و امنیت فرامرزی منصوب کردم. او نیز منشاء خدمات شایانی به ویژه در پروژه گروه دریا سالار کراو شد. در

همان روز رسانه‌ها در برابر سلب امتیازی که سالیان متمادی از آن برخوردار بودند، برآشفتنند، امتیازی که به آنان اجازه رفت و آمد در فاصله بین اتاق رسانه‌ها - واقع در غرب ساختمان - و بخش مسکونی تا دفتر معاون رسانه‌ای کاخ در طبقه اول - نزدیک اتاق جلسات هیأت دولت - می‌داد. این رفت و آمد به آنان اجازه می‌داد هرکس را که از آنجا رد می‌شد، زیر رگبار پرسشهایشان بگیرند. ظاهراً تعدادی از مقامات رده بالای دولت بوش به همتایان جدید خود متذکر شده بودند که تمهیدات موجود فاقد کارایی است و موجب درز اخبار به بیرون می‌شود. سرانجام تصمیم مقتضی جهت تغییر این وضع اتخاذ شد. به یاد ندارم در این مورد نظر مشورتی دریافت کرده باشم، ولی ممکن است مشکل از حافظه من باشد. رسانه‌ها جنجال به پا کردند و ما مصمم بر تصمیماتمان، تصور می‌کردیم که سرانجام غائله خاتمه یابد.

شکی نیست که این تغییر کمک زیادی به تحرک و مکالمه آزادانه این افراد کرد، ولی مشکل بتوان گفت ارزش خصوصیتی را که ایجاد شده، داشت. از همان زمان طی ماههای اولیه، نشستی کاخ سفید بدتر از نشستی آلونکی با سقفی سوراخ‌سوراخ و دیوارهای ترک‌خورده بود، بنابراین موفقیت آمیز خواندن آن تصمیم اشتباه است.

بعد از ظهر آن روز، دستورات اجرایی لازم را جهت پایان دادن به ممنوعیت تحقیق در زمینه سقط جنین، صادر کردم. ممنوعیت مذکور معروف به قانون مکزیکوسیتی بود و هرگونه کمکی را از جانب دولت مرکزی به سازمانهای امدادی و درمانی بین‌المللی که به هر نحو در زمینه سقط جنین فعالیت داشتند، قدغن می‌کرد. این عمل من در واقع لغو «قانون اختناق» بوش بود، و برطبق آن غیر از مشاوره برای سقط جنین در کلینیکهای ویژه تنظیم خانواده، تخصیص بودجه فدرال در سایر موارد صورت می‌گرفت. در طی مبارزات انتخاباتی، قول انجام این کار را داده بودم و به درستی آن اعتقاد داشتم. تحقیق در زمینه سقط جنین، نقشی حیاتی در یافتن درمانهای بهتر برای بیماریهایی چون پارکینسون، دیابت (قندخون) و... داشت. قانون مکزیکوسیتی به نحو تناقض آمیزی منجر به افزایش سقط جنین می‌شد زیرا اجازه نمی‌داد والدین به اطلاعات کافی در مورد امکانات جایگزینی دسترسی داشته باشند. قانون اختناق، بودجه

دولتی را برای جلوگیری از ایجاد کلینیکهای ویژه تنظیم خانواده در ارائه حق انتخاب آزادانه زنان باردار به کار می برد، زنانی که اغلب وحشتزده، جوان و تنها بودند، موردی که به تصریح دیوان عالی کشور حق طبیعی هر انسانی به شمار می آمد و از قانون اساسی نیز قابل استخراج بود. با این ترتیب، امکان استفاده از بودجه دولتی برای سقط جنین، چه در داخل و چه در خارج کشور وجود نداشت.

۲۵ ژانویه، نخستین روز حضور چلسی در مدرسه جدید بود. همان روز، انتصاب هیلاری را به ریاست گروه اقدام سریع اصلاح خدمات درمانی اعلام کردم. در کنار او آیرا مگزائیر به عنوان سرپرست کارکنان، کارل راسکو به عنوان مشاور سیاست داخلی، و نیز جودی فدر که سابقه رهبری گروه مشابهی را - البته نه گروهی به این شکل ضربتی - داشت، حضور داشتند. شخصاً از اینکه آیرا این مسئولیت را پذیرفته بود، خوشحال بودم. دوستی ما به سال ۱۹۶۹ بازمی گشت، زمانی که به عنوان بورسیه دانشگاه رودس به آکسفورد آمد، من یک سال زودتر این کار را کرده بودم. او به عنوان کارشناسی موفق در زمینه اقتصاد، روی گروه اقتصادی کمیته انتخاباتی من کار کرده بود. آیرا خدمات درمانی همگانی را ضرورتی اخلاقی و اقتصادی می دانست. می دانستم او حمایتی را که هیلاری در انجام وظیفه طاقت فرسایش نیاز دارد، تأمین خواهد کرد. چنین مسئولیتی برای یک بانوی اول بی سابقه بود. همینطور برای شوهرش، اختصاص دادن دفتر کاری ویژه بانو در ضلع غربی کاخ - همان جایی که فضای اداری سنتی ضلع شرقی محل اداره امور اجتماعی قرار داشت - سابقه نداشت. هر دو تصمیم، جنجالی بودند. وقتی بحث نقش بانوی اول پیش می آمد، واشینگتن بیشتر از آرکانزاس محافظه کار می شد. تصمیم من در مورد رهبری اصلاحات درمانی توسط هیلاری مستدل بود. او آگاهی زیادی در این زمینه داشت، اهمیت خاصی برای موضوع قائل بود، و وقت کافی برای انجام آن در اختیار داشت. کارآیی او را باور داشتیم، او را کارگزاری صادق برای کارهایی می دانستیم که مملو از منافع ضد و نقیض میان صنعت بهداشت و درمان، آژانسهای دولتی و مصرف کنندگان بود. کاملاً به مخاطرات اقدام خود واقف بودم؛ تلاش هری ترومن جهت همگانی کردن خدمات درمانی نزدیک بود ریاست جمهوری او را به

ورطه سقوط بکشاند. نیکسون و کارتر هرگز نتوانستند لوایحشان را حتی با تعدیل و اصلاح از کمیته مربوط (در کنگره) خارج کنند، چه رسد به تصویب و اجرا. لیندن جانسون با حمایت بیشترین نمایندگان دموکرات کنگره طی چند دهه، تنها خدمات درمانی سالخوردهگان و نیازمندان را به تصویب رساند و دیگر حتی تلاشی هم برای تأمین کسانی که تحت پوشش نبودند، نکرد. با این حال، من به هر دو دلیل درمانی و اقتصادی، خود را متعهد به همگانی کردن پوشش درمانی می دانستم؛ امتیازی که همه ملل ثروتمند جهان از آن برخوردار بودند. قریب ۴۰ میلیون نفر از هرگونه بیمه درمانی در کشور محروم بودند. با این حال ۱۴ درصد تولید ناخالص ملی صرف بهداشت و درمان می شد. یعنی ۴ درصد بیشتر از کانادا که در جهان پس از ما، در رتبه دوم قرار داشت!

شب بیست و پنجم، با درخواست رؤسای ستاد مشترک ارتش، جلسه‌ای فوری جهت بحث پیرامون موضوع همجنس‌گرایان در ارتش داشتیم. نیویورک‌تایمز در همان روز گزارش داده بود که به دلیل مخالفت‌های موجود در ارتش، من روند برداشتن ممنوعیت موجود را رسماً شش ماه به تعویق خواهم انداخت و در این مورد دیدگاه افسران ارشد به علاوه مشکلات و موانع عملی کار، مد نظر قرار گرفته بود. اعتقاد داشتم کارم معقول و توجیه‌پذیر است. هنگامی که هری ترومن دستور رفع تبعیض نژادی را در ارتش صادر کرد، زمانی بیش از مدت کافی در اختیار مسؤولان پنتاگون قرار داد تا بتوانند راهکار اجرایی مناسب را در راستای هدف اصلی آن قانون بیابند. هدف آن قانون، ایجاد نیروی جنگنده کاملاً آماده و منسجم با روحیه عالی بود. در همان زمان وزیر دفاع اسپین به ارتش ابلاغ کرد پرس‌وجو از تازه‌واردان در مورد گرایش‌های جنسی و نیز انفصال از خدمت مردان و زنان همجنس‌گرایی که ارتکاب عمل - عملی که نقض صریح قانون قضایی ارتش و بی‌حرمتی به یونیفرم نظامی تلقی می شد - در آنان به اثبات نرسیده، متوقف شود.

درخواست رؤسای ستاد مشترک برای شرکت در جلسه فوری مشکلی به وجود آورد. شخصاً تمایل زیادی داشتم صحبت‌هایشان را بشنوم. ولی در عین حال نمی‌خواستم موضوع بیش از این در اذهان عمومی مطرح شود؛ نه به این دلیل که سعی داشتم موضع شخصی خود



را مخفی نگه دارم، بلکه نمی خواستم این تصور در بین مردم ایجاد شود که به این موضوع بیش از اقتصاد توجه نشان می دهم. این دقیقاً همان ذهنیتی بود که جمهوریخواهان کنگره خواستار ایجادش بودند.

سناتور دال همان موقع هم در تلاش برای دستیابی به راه حلی بود که قدرت اجرایی مرا در برداشتن آن ممنوعیت جلب کند؛ او می خواست این قضیه به دغدغه خاطر جدی هفته های آغازین کار من بدل شود.

در این جلسه، رؤسای ستاد به وجود هزاران زن و مرد همجنس گرای مورد تبعیض، در بین ۱/۸ میلیون نظامی اذعان داشتند، ولی در عین حال معتقد بودند انجام آزادانه خدمت این گروه در مثلاً به بیان ژنرال پاول؛ محل نظم و انضباط نظامی، مناسب نیست. وقتی این آمار مشخص را مطرح کردم که بیرون انداختن ۱۷۰۰۰ همجنس گرا در دهه گذشته، ۵۰۰ میلیون دلار برای ارتش هزینه در بر داشته، در حالی که گزارش دولتی ثابت می کرد هیچ دلیلی مبنی بر عدم کفایت آنان در انجام وظیفه وجود نداشته است، آقایان رؤسا جواب دادند: حفظ روحیه و انسجام به هزینه هایش می ارزد!

فرمانده عملیاتی نیروی دریایی، دریاسالار فرانک کلسو اعتقاد داشت نیروی دریایی بیشترین مشکلات عملی را به شکل گروهی زندگی و در نتیجه نزدیکی افراد به یکدیگر (در کشتیها) تجربه کرده است. ژنرال گوردون سولیوان فرمانده نیروی زمینی، و مریل پیک ژنرال نیروی هوایی نیز مخالف بودند. ولی سرسخت ترین مخالف، فرمانده یگان تفنگداران دریایی، ژنرال کارل ماندی بود. نگرانی او به چیزی فراتر از ظاهر افراد و مشکلات عملی برمی گشت. معتقد بود همجنس گرایی ضد اخلاق است و اگر همجنس گرایان مجاز به خدمت آزادانه باشند، به مثابه تأیید رفتار غیراخلاقی توسط ارتش است و متعاقباً ارتش دیگر قادر به جذب جوانان برومند آمریکایی نخواهد بود. علیرغم مخالفتم، او را دوست داشتم. در واقع، همه را دوست داشتم و برایشان احترام خاصی قائل بودم. نظراتشان را صادقانه به من گفته و در ضمن به صراحت اعلام کرده بودند در صورتی که دستوری صادر کنم، به بهترین نحو ممکن انجام وظیفه خواهند کرد؛ هرچند در صورتی که برای ایراد نظراتشان به کنگره فراخوانده می شدند، مجبور بودند بی پرده دیدگاه هایشان را بیان کنند.

دو روز بعد، جلسه شبانه دیگری در همین زمینه داشتم، این بار با اعضای کمیته نیروهای مسلح مجلس سنا، شامل سناتورها: سام (نان)، جیمز ایکسون، کارل لوین، رابرت برد، ادوارد کندی، باب گراهام، جف بینگهام، جان گلن، ریچارد شلبي، جولبرمن، و چاک راب. نان، در حالی که با موضع من مخالف بود، با تأخیر شش ماهه موافقت کرده بود و برخی افراد از دست او عصبانی بودند زیرا بسیار زود و نیز به نحوی شدیدالحن مخالفت خود را در رسانه‌ها اعلام کرده بود؛ ولی من چنین احساسی نداشتم. به هر حال او شخصیتی محافظه‌کار داشت و به عنوان رییس کمیته، برای فرهنگ نظامی، شأن و منزلت خاصی قائل بود و وظیفه خود می‌دانست از آن فرهنگ محافظت کند. در این مورد او تنها نبود. چارلی موسکوس جامعه‌شناس دانشگاه نورث وسترن - همان کسی که با سناتور نان و خود من روی طرح پیشنهادی خدمات عمومی دی.ال.سی. کار کرده بود و می‌گفت در طول جنگ کره با افسری همجنس‌گرا آشنایی داشته است - نیز مخالف بود. او اعتقاد داشت این قضیه باعث ایجاد ترقعی بیهوده برای برخورداری از فضایی خصوصی بین سربازانی می‌شود که به طور گروهی و نزدیک یکدیگر زندگی می‌کنند. موسکوس می‌گفت ما باید خواست اکثریت نظامیان را مد نظر قرار دهیم. اساسی‌ترین مشخصه ارتش، قابلیت و اراده جنگیدن است. اشکالی که در استدلال او و نان می‌دیدم این بود که انگار می‌شد از آن برای مخالفت با قانون ترومن در مورد منع تبعیض نژادی و یا تلاشهای جاری به منظور باز کردن راه زنان برای احراز پستهای عالی ارتش استفاده کرد.

سناتور برد موضعی سرسختانه‌تر از نان داشت. حرفهایش برایم انعکاس صدای ژنرال ماندی بود. او اعتقاد داشت همجنس‌گرایی یک گناه است؛ و می‌گفت هرگز به نوه خود که بسیار مورد توجهش بود اجازه نخواهد داد به ارتشی بپیوندد که همجنس‌گرایان را تأیید می‌کند؛ و تأکید داشت که یکی از دلایل سقوط امپراتوری روم، پذیرش همجنس‌گرایی در سپاه توسط ژولیوس سزار بوده است. در نقطه مقابل برد و نان، چاک راب بود، کسی که در بسیاری موارد محافظه‌کار به حساب می‌آمد و از جنگ ویتنام جان به در برده و نظر موافقش به دلیل ارتباطش در دوره جنگ با مردانی بود که هم همجنس‌گرا بودند، و هم دلیر. او تنها سرباز جنگ

ویتنام در میان اعضای کنگره نبود که چنین نظری داشت. ریشه این تفاوت در دیدگاهها، بخشی به حزب و نسل افراد بازمی‌گشت. برخی دموکراتهای جوان مخالف برداشتن ممنوعیت بودند، در حالی که بعضی از جمهوریخواهان مسن موافق بودند، مثل لارنس کورب و بری گلدواتر. کورب که خود در اعمال قانون به عنوان معاون وزیر دفاع کابینه ریگان نقش داشت، می‌گفت وضع این قانون هیچ ضرورتی در جهت حفظ کیفیت و قدرت نیروهای نظامی ما نداشته است. گلدواتر از رؤسای سابق کمیته نیروهای مسلح مجلس سنا، مردی باتجربه، پایه‌گذار گارد ملی آریزونا و محافظه‌کاری سنتی بود با سرشتی آزادیخواهانه. او در مقاله‌ای در واشینگتن پست نوشته بود که آزادی همجنس‌گرایان در نظام به معنی تأیید فرهنگی آنان نیست، بلکه تصریح مجدد بر این ارزش ملی است: گسترش حوزه موقعیتهای اجتماعی برای شهروندان مسئولیت‌پذیر و محدود کردن دایره دسترسی دولت به حوزه خصوصی زندگی افراد. او در متن رک و بی‌پرده‌اش که منجر به حساسیت‌زدایی می‌شد، نوشته بود: مهم این است که تیراندازی یک سرباز درست باشد، نه گرایش جنسی او.

آنچه بعد مشخص شد، این بود که نوشته گلدواتر و همه استدلالهای من تنها به درد کتابها می‌خورد. مجلس نمایندگان قطعنامه‌ای بر ضد موضع من تصویب کرد، آن هم با نسبت بیش از سه بر یک آرا. مخالفت در مجلس سنا به آن اندازه نبود، ولی همچنان مشکلی اساسی بود. معنی آن این بود که اگر پافشاری می‌کردم، کنگره اصلاحیه‌ای بر لایحه مناسبات نظامی، درست بر ضد نظریه من تصویب می‌کرد که به سادگی نمی‌توانستم آن را وتو کنم و تازه اگر هم می‌توانستم در هر دو مجلس رد می‌شد.

در حالی که درگیر این قضایا بودم، یک نظرسنجی را دیدم که نشان می‌داد ۴۵ تا ۴۸ درصد مردم مخالف موضع من هستند. برای چنین موضوع بحث‌برانگیزی، آمار چندان بدی نبود، ولی نشان از موضع کنگره داشت. تنها ۱۶ درصد آرا قویاً موافق برداشتن ممنوعیت بودند. در حالی که ۳۳ درصد شدیداً بر ضد آن بودند. مخالفان، آن دسته از مردم بودند که آرایشان می‌توانست تحت‌تأثیر نمایندگان کنگره باشد. بسیار مشکل

می توان از سیاستمداران برای جبران یک کسری ۱۷ درصدی آرا استفاده کرد. به طرز جالب توجهی بیشترین اختلاف رأی بین ۲۲ تا ۷۰ درصد رأی منفی داده بودند. در ضمن، کسانی که گفته بودند شخصاً با همجنس‌گرایان آشنایی دارند، بین ۳۳ تا ۶۶ درصد رأی مثبت داده بودند. با غیرقابل اجتناب بودن شکست در کنگره، لس‌آسپین مشغول کار روی طرح مصالحه با کالین پاول و رؤسای ستاد مشترک شد. دقیقاً شش ماه بعد، ۱۹ ژوئیه، به دانشگاه دفاع ملی در فورت مکسنایر رفتم تا طرح نهایی را با عنوان «مپرس، مگو» به افسران حاضر در سخنرانی اعلام کنم. مضمون اصلی طرح این بود که اگر کسی همجنس‌گرا بودن خود را اعلام کند، این تصور ایجاد می‌شود که قصد نقض قانون و بی‌حرمتی به لباس نظامی را در سر دارد و بنابراین امکان اخراج او مطرح می‌شود. مگر اینکه بتواند فرمانده خود را مجاب کند که تنها فردی مجرد است و قصد تخطی هم ندارد. ولی اگر همجنس‌گرا بودن خود را اعلام نکند، موارد زیر منجر به اخراج او نمی‌شوند: شرکت در تظاهرات برای حقوق همجنس‌گرایان در لباس شخصی، رفتن به باشگاه‌های ویژه همجنس‌گرایان و یا ارتباط با همجنس‌گرایان شناخته شده، وجود نامش در فهرست‌های گوناگون پست‌های الکترونیکی همجنس‌گرایان، و زندگی مشترک با فردی همجنس‌گرا که حتی می‌تواند قانوناً از بیمه عمر استفاده کند و در واقع به نوعی ارث ببرد. روی کاغذ، ارتش حرکت قابل ملاحظه‌ای انجام داده و به این نتیجه رسیده بود: زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند. در عین حال هنوز بر این عقیده اصرار داشت که بدون تشخیص گرایش جنسی و تأیید سازگاری با روحیه و انسجام مطلوب ارتش، نمی‌توان همجنس‌گرایان را پذیرفت. در عمل اغلب چنین نبود. بسیاری از افسران ضد همجنس‌گرایی به راحتی سیاست جدید را نادیده می‌گرفتند و حتی تلاش بیشتری برای بیرون راندن همجنس‌گرایان می‌کردند که تاوانی چند میلیونی برای ارتش در بر داشت، هزینه‌ای که می‌توانست در راستای امنیت بیشتر آمریکا مورد استفاده قرار گیرد.

در کوتاه مدت از هر دو جنبه، وضعیت تازه و بدی برایم پیش آمد. از طرفی در مبارزه شکست خوردم و از طرف دیگر مورد انتقاد شدید جامعه همجنس‌گرایان قرار گرفتم، زیرا حاضر به مصالحه شده بودم. آنها

به سادگی عواقب از دست دادن حمایت کنگره را نادیده می گرفتند و از من در مورد برداشته شدن لاقل یک مانع دیگر برای همجنس‌گرایان پشتیبانی نمی کردند. مانعی که به ویژه در راه خدمت در پستهای حساس امنیت ملی قرار داشت، و یا حتی این موضوع که شمار قابل توجهی همجنس‌گرای زن و مرد در تشکیلات من مشغول کار بودند. در عوض سناتور دال یک برنده بود. با مطرح کردن زود هنگام و مکرر موضوع، به طور گسترده بر اذهان عمومی تأثیر گذاشت. به نظر می رسید من تقریباً مشغولیت دیگری غیر از این موضوع ندارم، و این امر باعث شد قشر عظیمی از آمریکاییهایی که مرا برای سامان دادن به مسائل اقتصادی انتخاب کرده بودند، به این فکر بیفتند که واقعاً در حال انجام دادن چه کاری هستم و نکند در انتخابشان اشتباه کرده باشند.

مورد دیگری که جزو تعهداتم در انتخابات به شمار می رفت نیز در حال تبدیل شدن به مشکلی جدی بود: کم کردن کارکنان کاخ سفید به میزان ۲۵ درصد. این موضوع برای ماک مکلارتی تبدیل به یک کابوس شده بود. به ویژه با توجه به اینکه ما دستور کاری بسیار بلندپروازانه در آن مورد قبلی داشتیم و در همان زمان شمار نامه‌های دریافتی ما دوبرابر شده بود. تنها یک هفته پیش از اینکه برنامه اقتصادی خود را اعلام کنم، پیشنهاد ۲۵ درصد کاهش کارکنان را دادم. یعنی کسر ۳۵۰ نفر و رساندن تعداد استخدام‌شدگان به ۱۰۴۴ نفر. ترکش این گلوله به همه می خورد؛ حتی دفتر کار هیلاری کوچکتر از دفتر باربارا بوش می شد، و این در حالی بود که مسؤولیتهای بیشتری بر عهده داشت. آنچه در مورد کاهش کارمندان، مرا بیش از همه متأسف می کرد، از بین رفتن ۲۰ موقعیت شغلی در بخش روابط عمومی بود. ترجیح می دادم لاقل به نحوی دیگر تعدادشان را کاهش بدهم، ولی ماک اعتقاد داشت راه دیگری برای دست یافتن به این هدف وجود ندارد. علاوه بر آن می بایست پول کافی برای مدرنیزه کردن کاخ سفید در اختیار داشته باشم. کارکنان ما حتی قادر به ارسال و دریافت پست الکترونیکی نبودند و سیستم تلفن از زمان کارتر به این طرف تغییری نکرده بود. قادر به استفاده از سیستم کنفرانس در تلفنها نبودیم، ولی هرکسی می توانست با فشار دادن دکمه‌های بزرگ چراغدار به مکالمات دیگران از جمله خود من گوش کند. به زودی سیستم بهتری

ما حتی یک قطعه از بخش اداری کاخ سفید را جدا کردیم؛ بخش مددکاری اجتماعی که برای کمک به شهروندان مستقلمی که مشکلات شخصی با دولت فدرال داشتند طراحی شده بود و کارش به دست آوردن هزینه‌های کمکی در موارد معلولیت، کهنسالی و... بود. معمولاً شهروندان به سناتورها یا نمایندگانشان جهت کمک گرفتن در چنین مواردی مراجعه می‌کردند، ولی به این دلیل که در مبارزه انتخاباتی مرا شایسته تشخیص داده بودند، بسیاری از آنها احساس می‌کردند می‌توانند به من رجوع کنند. درخواستی خاطره‌انگیز در بیستم فوریه دریافت کردم، پیتر جینگز مرد شماره یک بخش خبری شبکه ای‌بی‌سی ترتیب برگزاری یک برنامه تلویزیونی را با عنوان جلسه شهری ویژه متخصص کودکان در کاخ سفید داده بود. برنامه‌ای که در آن کودکان سنین ۸ تا ۱۵ از من سؤالاتی می‌پرسیدند. آنها سؤال می‌کردند که آیا به چلسی در انجام تکالیفش کمک می‌کنم؟ چرا تا به حال هیچ زنی به‌عنوان رییس‌جمهور انتخاب نشده است؟ چه تصمیمی برای لوس‌آنجلس پس از آن آشوب خواهم گرفت؟ نحوه پرداخت برای خدمات بهداشتی درمانی چگونه خواهد بود؟ و آیا کاری برای از بین بردن خشونت در مدارس می‌توانم انجام دهم؟ اغلب آنها از مسائل اجتماعی اطرافشان آگاه بودند.

ولی یکی از بچه‌ها به کمک نیاز داشت. آناستازیا اسموتزا دختری زیبا از شهر نیویورک بود که به دلیل ابتلا به فلج مغزی روی صندلی چرخدار می‌نشست، خواهرش آلبا هم دچار فلج مغزی بود، ولی برخلاف اولی، قادر به حرف زدن نبود. بنابراین به دلیل نداشتن قوه تکلم، او را در یک کلاس آموزش ویژه گذاشته بودند. برای صحبت کردن، از رایانه استفاده می‌کرد و خانواده‌اش می‌خواستند او که در یک کلاس درسی معمولی باشد، درست مثل خواهرش. آناستازیا گفت او و والدینش متقاعد شده بودند که در صورت یافتن فرصت مناسب، آلبا قادر به انجام تکالیف معمولی مدرسه نیز هست. قانون فدرال، کودکان دارای معلولیت را ملزم به تحصیل در فضایی با کمترین تمایز ممکن کرده بود، ولی تصمیم‌گیری حساس و بحث‌برانگیز در تشخیص کمترین تمایز ممکن، بر عهده مدرسه کودک بود. حدود یک سال طول کشید تا سرانجام آلبا به کلاس معمولی

راه یافت.

هیلاری و من تماس خود را با خانواده اسموتزا حفظ کردیم و در سال ۲۰۰۲ در جشن فارغ‌التحصیلی دختران در یک دبیرستان سخنرانی کردم. هر دو آنها به کالج رفتند. آناستازیا و واندینش عزمی راسخ داشتند تا به آلبا همه امکاناتی را که استحقاق داشت، بدهند و به همین دلیل به هیچ وجه در مورد درخواست کمک از دیگران و از جمله خودم احساس خجالت نمی کردند. هر ماه آژانس بهزیستی که هدایت امور بهزیستی را برعهده داشت، گزارشی در مورد اشخاصی که کمکشان کرده بودیم، همراه با تعدادی از نامه‌های حاکی از سپاسگزاری تأثیرگذار که افراد تحت پوشش برای آن آژانس فرستاده بودند، برایم ارسال می کرد.

علاوه بر کاهش کارکنان، دستوری مبنی بر کاهش هزینه‌ها به میزان ۳ درصد در همه سطوح دولت و کاهش سالیانه کارمندان رده بالا، و نیز در مورد هزینه‌های جانبی، مانند داشتن خودرو و اتاقهای غذاخوری خصوصی، صادر کردم. در اقدامی که جنبه‌ای بسیار روحیه‌بخش داشت، داخل کاخ سفید را در جهت اجازه دادن هرچه بیشتر به کارمندان ارشد برای استفاده از امکاناتی که تا آن زمان مختص مقامات رسمی رده بالای کاخ بود، تغییر دادم.

کارکنان جوان ما، ساعات کاری طولانی که شامل آخر هفته نیز می شد، داشتند و به نظر من غیرمعقول بود که همه را به بیرون رفتن برای صرف ناهار، سفارش دادن و یا آوردن پاکت‌های غذا از خانه ملزم کرد. از آن گذشته دسترسی به ناهارخوری کاخ سفید نشانگر این بود که آنها نیز افراد مهمی هستند. ناهارخوری اتاقی چوبی بود که غذاهای خوب آن توسط پرسنل نیروی دریایی تهیه می شد و خودم تقریباً هر روز به آنجا سفارش غذا می دادم. اصولاً از رفتن به ناهارخوری و ملاقات با افراد جوانی که در آشپزخانه کار می کردند، لذت می بردم. علاوه بر این یک روز در هفته غذای مکزیکی می دادند که من بسیار دوست داشتم.

پس از اینکه دفترم را ترک می کردم درها به روی همه، غیر از کارمندان ارشد بسته می شد. اعتقاد دارم این سیاست ما برای روحیه و کارایی هرچه بیشتر افراد، بسیار مفید است. علیرغم کار اضافه و تعداد کمتر کارکنان، لازم بود بیشتر از همیشه نه تنها روی کارمندان ارشد، بلکه روی

بیشتر از ۱۰۰۰ داوطلبی که ساعاتی طولانی کار می‌کردند، حساب کنیم آنها به‌طور تمام وقت نامه‌ها را باز می‌کردند، در مواقع مقتضی جوابیه‌های رسمی می‌دادند، اطلاعات مورد نیاز را فراهم می‌کردند، و بدون اینکه از پاسخگویی کاخ سفید به مردم کاسته شود، وظایف بیشمار دیگری نیز داشتند. داوطلبین در ازای تلاش‌هایشان، هر سال در مراسم قدردانی که توسط من و هیلاری در زمین چمن جنوبی برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند. در واقع کاخ سفید بدون وجود آنها از کار می‌افتاد.

با اجرای برنامه کاهش هزینه‌های کاخ سفید، به این نتیجه رسیده بودم که با یک راهکار اصولی طولانی مدت، قادر به صرفه‌جویی مالی قابل توجه و ارتقای سطح خدمات دولتی خواهیم بود.

در آرکانزاس برنامه مدیریت کنترل کیفیت را ترتیب دادم و نتایج خوبی هم در بر داشت. اعلام شد که ال‌گور هدایت برنامه ۶ ماهه بازنگری در کلیه امور فدرال را بر عهده خواهد داشت. کار ال‌گور در این مورد فوق‌العاده بود؛ خارج از کشور را به داخل آورد و به نحوی گسترده با کارمندان دولت (کلیه استخدام‌شدگان توسط دولت) مشورت کرد. ۸ سال روی این مورد کار و به ما کمک کرد دهها برنامه را حذف کنیم، همراه با ۱۶۰۰۰ صفحه از دستورات، نیروی کار را به ۳۰۰۰۰۰ کاهش دهیم و با این عمل دولت را از سال ۱۹۶۰ به این طرف، تبدیل به کوچکترین نهاد کنیم و موفق شدیم ۱۳۶ میلیون دلار از پول مالیات را ذخیره کنیم.

غیر از زمانی که مشغول سر و کله زدن با رسانه‌های گروهی جنجال‌برانگیز بودیم، بیشتر وقت‌ها در ژانویه و فوریه به پر کردن جاهای خالی برنامه‌های اقتصادی اختصاص داده شده بود. یکشنبه ۲۴ ژانویه لویر بنشتن در برابر رسانه‌ها ظاهر شد. قرار بود، به همه پرسشهایی که مربوط به طرح (اقتصادی) می‌شد. پاسخهای کوتاه و غیرروشنفکرانه بدهد، ولی او پا را کمی فراتر گذاشت و اعلام کرد ما طرحی پیشنهادی در مورد مالیات بر مصرف خواهیم داد و نیز طرح گسترده‌ای مبنی بر مالیات بر انرژی مد نظرمان است. روز بعد آمار نظرسنجی در مورد برنامه ۳۰ ساله اوراق قرضه دولت از ۷/۲۹ درصد به ۷/۱۹ درصد کاهش داشت که بدترین آمار در ۶ سال گذشته بود.

و این در حالی بود که ما در حال بررسی جزئیات بودجه بودیم و



کاهش هزینه‌ها و مالیات‌هایی که برایمان نقدینگی فراهم می‌کرد، بحث‌انگیز بود. مثلاً، روزی با رهبران سنا و مجلس نمایندگان در مورد بودجه ملاقاتی داشتم. لئون پانه‌تا گفت که در رسیدگی به افزایش هزینه در تأمین اجتماعی تأخیر سه‌ماهه داریم. اغلب متخصصین توافق داشتند که در مقایسه با نرخ پایین تورم، نرخ دلار بیش از حد بالا است و تأخیر مذکور موجب ذخیره ۱۵ میلیارد دلار در ۵ سال می‌شود. سناتور میچل اعتقاد داشت که این تأخیر ناعادلانه است و موجب پشیمانی می‌شود و او نمی‌تواند از آن حمایت کند. بقیه سناتورها با او هم‌عقیده بودند. لازم بود این ۱۵ میلیارد دلار را از جای دیگری به دست بیاوریم.

تعطیلات آخر هفته روزهای ۳۰ و ۳۱ ژانویه، اعضای کابینه و کارمندان ارشد کاخ سفید را به کمپ دیوید بردم، استراحتگاه ریاست جمهوری در کوه‌های کاتولین در مریلند. کمپ دیوید منظره‌ای زیبا و پردرخت داشت، با اتاق‌های راحت و سرویس‌های بازسازی شده، با کارکنان زن و مرد از یکان تفنگداران نیروی دریایی. بهترین شرایط برای ما بود که بتوانیم یکدیگر را بهتر بشناسیم و درباره سالی که در پیش داریم، صحبت کنیم. استن گرینبرگ، پول بکالا و مندی گران‌والد را نیز به آنجا دعوت کردم. آنها احساس می‌کردند که به‌طور کامل کنار گذاشته شده‌اند و این مشغله ذهنی را داشتند که کاهش هزینه‌ها همه ذهن مرا در بر گرفته است، به طوری که دیگر توجهی به هیچ‌یک از مواردی که در مبارزه انتخاباتی مطرح کردم، ندارم. آنها فکر می‌کردند من و آل در حال ایجاد یک فاجعه هستیم و به دغدغه‌های جدی و خواست مردمی که ما را انتخاب کرده بودند، توجهی نداریم. به هر حال آنها در جلسات طولانی که منجر به نتیجه‌گیری در مورد اجبار به کاهش هزینه‌ها می‌شد، حضور نداشتند. بدون این کار موفق به دستیابی به رشد جدی و قابل‌توجه نمی‌شدیم و بنابراین سایر تعهدات مبارزات انتخاباتی، دست‌کم آنها را که هزینه در برداشتند، ناچار تحت پوشش این موضوع قرار می‌گرفتند.

اجازه دادم مندی و استن بحث را شروع کنند. مندی اضطراب طبقه متوسط در مورد شغل بازنشستگی، خدمات بهداشتی و درمانی و آموزشی را مطرح کرد. استن گفت مهمترین دغدغه رأی‌دهندگان، به‌ترتیب؛ شغل، ایجاد و اصلاحات در سیستم خدمات درمانی،

اصلاحات در سیستم تأمین اجتماعی و کاهش هزینه‌ها است و اگر کاهش هزینه‌ها موجب پرداخت مالیات بیشتر برای طبقه متوسط می‌شود بهتر است که به طور جدی فکر دیگری برای آنها بکنم. سپس هیلاری توضیح داد که چگونه در آغاز کار و با انجام دادن توأم کارهای زیاد، بدون داشتن خط‌مشی مشخص و تلاش برای آماده کردن مردم برای جدالی طاقت‌فرسا و طولانی در آرکانزاس شکست خوردیم. آنگاه افزود که چگونه در بار دوم موفق شدیم با تمرکز بر یک یا دو موضوع اصلی، آن هم در مدت دو سال، با طرح اهدافی طولانی مدت در کنار اتهاماتی که در کوتاه مدت می‌توانست به ما وارد شود، به کار پردازیم و که با این شیوه موفق به دستیابی به راهکاری شویم تا خط سیر مشخصی را مطرح کنیم که مردم قادر به درک آن باشند و از آن حمایت کنند. او به این نکته اشاره کرد که نمی‌توانستیم این خط‌سیر مشخص را به دست آوریم مگر اینکه اجازه بدهیم همه اخبار به دیگران منتقل شود، آن هم در موارد بحث‌انگیز. در اواخر هفته مشاوران تلاش کردند به یک نتیجه راهبردی در زمینه روابط عمومی برسند که قادر باشد موارد انتشار اخبار و ایجاد جنجالها را از بین ببرد.

سایر افراد در استراحتگاه مشغول بحثهای غیررسمی و بیشتر شخصی بودند. شنبه شب برنامه‌ای توسط یکی از دوستان ال گور ترتیب یافت که در آن می‌توانستیم به صورت گروهی کنار هم بنشینیم و به نوبت مسأله‌ای را در مورد خصوصیات خودمان مطرح کنیم که دیگران تا آن موقع نمی‌توانستند. هرچند این برنامه دیدگاههای متفاوتی را در بر داشت، ولی شخصاً از آن لذت بردم و قصد داشتم اعتراف کنم که در دوران کودکی اضافه وزن داشتم و همیشه مورد تمسخر قرار می‌گرفتم. لوید بنسن اعتقاد داشت کل این برنامه مسخره است و به اتاق خود برگشت؛ اگر در مورد او نکته‌ای بود که هیچ‌یک از ما نمی‌دانست به دلیل خواست شخصی او بود. باب رایین نزد ما ماند ولی گفت چیزی برای گفتن ندارد. ظاهراً چنین برنامه‌ای که هدف آن گردآوری افراد و برداشتن باری از دوش آنها بود، چندان با عقاید او سازگاری نداشت. به‌ویژه با توجه به نحوه موفقیت او در مسأله کولدمن سچس. وارن کریستوفر در برنامه شرکت کرد. احتمالاً به این دلیل که با انضباط‌ترین مرد روی زمین

بود، فکر می‌کرد طرح مسأله شکنجه، منجر به جدی‌تر شدن شخصیت او خواهد شد. آخر هفته مثبتی بود. ولی به هر حال رویدادهای واقعی در تلاشها، پیروزیها و شکستهایی که در پیش داشتیم، شکل می‌گرفت.

یکشنبه شب به کاخ سفید برگشتیم تا مراسم شام سالانه مجمع ملی فرمانداران را برگزار کنیم. نخستین مراسم رسمی برای هیلاری به‌عنوان همسر ریاست‌جمهوری به حساب می‌آمد. بسیار مضطرب بود، ولی مهمانی به‌خوبی برگزار شد. فرمانداران در مورد مسأله اقتصادی نگران بودند. مسأله مالیات ایالتها، اجبار به کم کردن از خدمات یا بالا بردن مالیاتها و یا هر دو مورد، و ضرورت کاهش هزینه‌ها را درک می‌کردند، ولی نمی‌خواستند برایشان هزینه‌ای در بر داشته باشد. به‌ویژه در مورد تفویض اختیارات از سوی دولت فدرال به فرمانداران ایالات که باعث می‌شد بودجه لازم برای پرداختهایشان نداشته باشند.

پنجم فوریه نخستین لایحه را امضا و به یکی دیگر از تعهدات دوران انتخابات عمل کردم. با این لایحه ایالات متحده سرانجام به جمع بیش از ۱۵۰ کشور دیگر پیوست که در آنها کارگران امکان می‌یابند زمانی که فرزندشان متولد می‌شود و یا یکی از اعضای خانواده بیمار است، از مرخصی استفاده کنند. برای این لایحه دوست قدیمی من سناتور کریس داد از کانکتیکات بیشترین کمک را کرد. او سالها برای عملی کردن لایحه کوشیده، ولی رییس‌جمهور بوش آن را وتو کرده بود، با این ذهنیت که بار سنگینی را بر تجارت تحمیل می‌کند. در حالی که این لایحه دارای تعداد زیادی حامی جدی جمهوریخواه بود، اکثر جمهوریخواهان بر ضد آن رأی داده بودند. اعتقاد داشتم این قانون برای اقتصاد مفید خواهد بود. با توجه به این امر که اغلب والدین شاغل هستند، چه از روی رضایت، چه از روی اجبار، این موضوع ضرورت دارد که آمریکاییها قادر باشند وظیفه خود را در هر دو مورد شغل و درون خانه به‌خوبی انجام دهند. کسانی که نگران فرزندانشان یا والدین بیمارشان باشند، کارایی کمتری نسبت به آنهایی که با خیال راحت از خانه بر سر کار می‌روند، خواهند داشت. در دوران ریاست‌جمهوری من، بیش از ۳۵ میلیون نفر از مزیت این قانون استفاده کردند.

در طول ۸ سال مسؤولیت و حتی بعد از اتمام ریاست‌جمهوری اغلب

مردم، این قانون را بیش از هر قانون دیگری که به تصویب رسید، به یاد می‌آوردند. داستانهای بسیار جالبی در این مورد برایم تعریف کردند. یک روز یکشنبه اول صبح، وقتی از دویدن برگشتم، به اعضای خانواده‌ای برخوردیم که برای بازدید از کاخ سفید آمده بودند. یکی از بچه‌ها، یک دختر جوان روی صندلی چرخدار نشسته و مشخص بود سخت بیمار است. به آنها خوشامد گفتم و درخواست کردم منتظر بمانند تا دوش بگیرم و برای رفتن به کلیسا لباس بپوشم. آنها را برای دیدن عکسی به دفتر بردم. در آنجا منتظر ماندند و در نهایت ملاقات خوبی داشتیم. به‌ویژه از صحبت کردن با آن دختر جوان و شجاع لذت بردم. همانطور که از هم جدا می‌شدیم، پدرش بازویم را گرفت، رویم را به‌سوی خود برگرداند و گفت: «دختر کوچولوی من احتمالاً زنده نخواهد ماند. این سه هفته آخر که با او بودم، مهمترین دوره زندگی من بوده است. بدون قانون پیشنهادی شما نمی‌توانستم این کار را بکنم.»

اوایل سال ۲۰۰۱ وقتی که نخستین پروازم را از نیویورک به واشینگتن به‌عنوان یک شهروند عادی تجربه می‌کردم، یکی از مهمانداران به من گفت که چندی پیش والدینش هر دو همزمان به شدت بیمار بودند: یکی سرطان داشت و دیگری الزایمر. او گفت هیچ‌کس برای مراقب از آنها در روزهای آخر زندگی وجود نداشت و آنها بدون این قانون نمی‌توانستند زندگی خوبی داشته باشند. گفت: «می‌دانید، جمهوریخواهان همیشه در حال صحبت کردن در مورد ارزشهای خانوادگی هستند، ولی من فکر می‌کنم چگونگی مرگ والدین انسان، بخش مهمی از ارزشهای خانوادگی است.»

روز ۱۱ فوریه در حالی که مشغول کار برای تمام کردن طرح برنامه اقتصادی بودیم، سرانجام تصمیم مهمی درباره انتخاب یک دادستان کل گرفتم. بعد از یکی دو مورد نامناسب، عاقبت جانث رینو دادستان دیت‌کانتی در فلوریدا را برگزیدم. سالها با کار او آشنا بودم و تحسینش می‌کردم. به‌ویژه از طرحهای نوگرایانه در دادگاه‌های مواد مخدر که به مجرمان تازه‌کار اجازه می‌داد چنانچه دوران بازپروری را طی و به‌طور مرتب خود را به دادگاه معرفی کنند، به زندان نروند. برادر همسر من هیو در دادگاه‌های مواد مخدر میامی به‌عنوان دادستان کار کرده بود. به دعوت او

بیل کلینتون / ۶۰۳

دوبار در جلسات آنها در سالهای دهه هشتاد حاضر شده و تحت تأثیر روش غیر معمول ولی مؤثر همکاری بین دادستان، وکیل مدافع و قاضی جهت متقاعد کردن متهم به اینکه این آخرین بخت او برای بیرون ماندن از زندان است، قرار گرفته بودم. برنامه موفقیت آمیزی بود. آمار ارتکاب جرم در زمان اجرای آن طرح نسبت به آنچه در سیستم زندانها وجود داشت، بسیار پایینتر بود و هزینه بسیار کمتری هم برای مالیات دهندگان در بر داشت. در طول مبارزات انتخاباتی تعهد کرده بودم از بودجه فدرال برای ایجاد دادگاههای مواد مخدر در سرتاسر کشور استفاده کنم.

وقتی با سناتور باب گراهام تماس گرفتم، برنامه را به طور جدی تأیید کرد. همینطور دوست من دایان بلوکه ۳۰ سال پیش با او به کرنل رفته بودم و نیز دنیس فانتر که آدم شناس خیلی خوبی بود. او بعد از اینکه با جانت مصاحبه کرد، با من تماس گرفت و با آن لحن شیرین و خاص خود گفت: «فکر می‌کنم یک دانه زنده‌اش را پیدا کردیم». رینو همچنین به خاطر قانون‌گذارهایش معروف و خوشنامی او به دلیل داشتن عنوان دادستانی سختگیر، ولی عادل و اصالتاً فلوریدایی بود. قامتی در حدود ۶ پا داشت و هرگز ازدواج نکرده بود.

خدمت‌رسانی به مردم، همه زندگی او بود و به خوبی هم از عهده این کار برمی‌آمد. به نظر من، قادر بود که روابط اغلب نه چندان جالب بین نیروی قضایی فدرال با نیروی ایالتی و محلی را اصلاح کند. این موضوع کمی موجب نگرانی من می‌شد که او نیز همچون خودم، با راه و روش ویژه واشینگتن بیگانه است، ولی در عوض تجربیات بسیار گسترده‌ای در کار با مقامات فدرال روی پرونده‌های مربوط به مهاجرت و مواد مخدر دارد. فکر می‌کردم به اندازه کافی یاد خواهد گرفت تواناییهای خود را به اثبات برساند.

در طول آخر هفته سخت کار کردیم تا برنامه اقتصادی را به اتمام برسانیم. پول بکالا چند هفته پیش برای کار در کاخ سفید نزد ما آمده بود. او می‌گفت آنچه من می‌خواهم انجام دهم، در راستای پیام انتخاباتی ایجاد اشتغال برای طبقه متوسط است؛ موردی که به باور او، اغلب اعضای گروه اقتصادی به آن اهمیت نمی‌دادند. بکالا احساس می‌کرد که گروه باید بر سه نکته تأکید کند. اول اینکه کاهش هزینه‌ها در خود پایان نمی‌گیرد،

بلکه ابزاری است برای تحقق بخشیدن به اهداف واقعی، رشد اقتصادی، موقعیتهای شغلی بیشتر و درآمدهای بیشتر. دیگر اینکه برنامه ما نشانگر ایجاد تغییر بنیادی در شیوه عملکرد گذشته دولت است. پایان دادن به بی‌مسئولیتی و بی‌عدالتی گذشته با درخواست از شرکتهای بزرگ و ثروتمند و امثال آنها که به طرز غریبی از معافیتهای مالیاتی و کسریهای بودجه دهه ۸۰ سود بردند و از پرداخت عادلانه سهمشان برای بهبود وضعیت بد حاضر خودداری کردند؛ و مورد آخر اینکه نباید بگوییم از مردم می‌خواهیم که فداکاری کنند، بلکه همکاری آنها برای داشتن آمریکایی متحول‌شده، اجرای امور وطن‌پرستانه و مثبت باشد. جین اسپرلینگ، باب رایش و جورج استفانوپولوس با بکالا موافق و از داشتن یک کمک داخلی برای استدلال درست پیام انتخاباتی مذکور خوشحال بودند.

تا آن زمان بزرگترین چالش این بود که آیا باید در امر توافق برای بودجه، اصلاحات خدمات درمانی را همراه با برنامه اقتصادی به‌طور همزمان انجام دهیم، یا نه. در حالی که همه این موارد در اذهان عمومی وجود داشت، به سختی متوجه چند چالش بزرگ بودیم. اول اینکه بودجه، برخلاف سایر قانونگذارها در امر اطاله کلام موضوعیت ندارد، عملی که ویژه مجلس سناست و در واقع اجازه می‌دهد تنها ۴۱ سناتور تصویب هر لایحه‌ای را غیرممکن کنند، آنها رأی‌گیری را آنقدر به تعویق می‌انداختند تا سنا مجبور شود به موضوع بعدی بپردازد. از زمانی که سنا دارای ۴۴ جمهوریخواه شده بود، احتمال اینکه آنها لااقل تلاش خواهند کرد با اطاله کلام، جلو تصویب لایحه خدمات درمانی را بگیرند، بسیار بالا بود.

هیلاری و آیرا مگزاینر مصرانه خواستار به تصویب رسیدن لایحه خدمات درمانی در بودجه بودند. رهبران کنگره با آن موافق بودند و دیک چپارد در این مورد با هیلاری خیلی صحبت کرده بود، زیرا اطمینان داشت در صورتی که لایحه به شکل جداگانه مطرح شود. سناتورهای جمهوریخواه تلاش خواهند کرد جلو تصویب لایحه خدمات درمانی را بگیرند جورج میچل دلیل دیگری نیز داشت: اگر اصلاح خدمات درمانی به شکل لایحه‌ای مستقل معرفی شود، به کمیته مالی سنا ارجاع داده

خواهد شد که رییس آن سناتور پت موینیهان از نیویورک بود، کسی که با بیانی ملایم دیدگاه بسیار تردیدآمیزی نسبت به اینکه آیا با این سرعت می‌توان یک برنامه خدمات درمانی قابل اجرا نوشت، داشت. موینیهان پیشنهاد کرد که ابتدا روی اصلاحات تأمین اجتماعی به کار بپردازیم و دو سال بعدی را صرف پیشبرد و گسترش طرح پیشنهادی خدمات درمانی کنیم. گروه اقتصادی سرسختانه مخالف آوردن خدمات درمانی در بودجه بود و دلایل خوبی هم داشت. آیرا مگزاینر و بسیاری از اقتصاددانان حوزه خدمات درمانی بر این باور بودند - و بعد مشخص شد باور درستی بود - که رقابت بیشتر در عرصه خدمات درمانی - موردی که برنامه ما هم در راستای آن بود - موجب ذخیره‌سازی مالی قابل ملاحظه‌ای بدون کنترل قیمت می‌شود. ولی دفتر بودجه کنگره ارزشی برای این ذخیره‌سازها در بودجه‌ای که ما ارائه می‌کردیم قائل نبود. بنابراین برای فراهم کردن پوشش عمومی خدمات، مجبور بودیم یا سرپرستی و نظارت کمکی برای کنترل قیمت در برنامه اضافه کنیم، مالیاتها را بالا ببریم و حتی بیش از این از هزینه‌ها کم کنیم، یا اینکه هدفمان را در جهت کاهش هزینه‌ها تعدیل کنیم که ممکن بود به نحوی معکوس، تأثیر منفی بر برنامه‌های راهبردی ما بگذارد. تصمیم گرفتیم آن را تا بعد از طرح جزئیات برنامه اقتصادی برای مردم و کنگره به تأخیر بیندازیم. یازدهم مارس سناتور رابرت برد دموکراتی تأثیرگذار در سنا و مسئول تام در مورد قوانین مربوط به درمان، به ما گفت هیچ استثنایی برای مورد خدمات درمانی در قانون برد - قانونی که در مورد وارد کردن موارد غیراساسی در لایحه توافق برای بودجه ممنوعیت قائل بود وجود ندارد - سراغ هرکس را که می‌توانستیم فکرش را بکنیم، گرفتیم تا مسأله برد را حل کنیم. ولی او کاملاً معتقد بود که اصلاح خدمات درمانی نمی‌تواند جزئی از فرآیند اصلی بودجه باشد. اگر جمهوریخواهان می‌توانستند همان مورد اطاله کلام را پیاده کنند، برنامه خدمات درمانی ما، در نطفه خفه می‌شد.

در هفته دوم فوریه تصمیم گرفتیم قضیه خدمات درمانی را کنار بگذاریم و برنامه اقتصادی را کامل کنیم. عمیقاً غرق در جزئیات تخصیص بودجه شده و خود را ملزم به درک تأثیرات آن کرده بودم. بیشتر افراد گروه می‌خواستند حمایت از مزارع را حذف کنند. همینطور در مورد سایر



برنامه‌های روستایی، زیرا فکر می‌کردند غیر قابل‌توجیه هستند. آیس ریولین برای این کار به شدت فشار می‌آورد.

آغاز خوبی برای یکی از بهترین تعهدات انتخاباتی من بود، تعهد پایان دادن به گسترش هزینه بهزیستی، چیزی که همه به آن واقفیم. به بودجه‌گذاران که اکثراً از ساکنان شهر بودند یادآوری کردم که مزرعه‌داران انسانهایی شریف هستند که کار سخت را در شرایط نامطمئن انتخاب کرده‌اند و هرچند باید برنامه‌هایشان را تعدیل کنیم، ولی نباید از آن سوءاستفاده کنیم. از زمانی که نمی‌توانستیم کل برنامه مزرعه‌داران را بازسازی کنیم، یا هزینه‌های جانبی را در بودجه مربوط به دیگر علل پایین بیاوریم، و یا همه موانع فرآوری را در مورد صادرات مواد غذایی از بین ببریم، مجبور بودیم به شکلی ملایم و به تدریج از سود و مزایای موجود مزارع بکاهیم، ولی من آن را مناسب نمی‌دانستم.

در پیشنهادمان برای کاهش هزینه‌ها، نکته دیگری را نیز باید مورد توجه قرار می‌دادیم: آیا این موارد بخت تصویب شدن دارند یا نه؟ مثلاً یک نفر گفت، می‌توانیم مقدار زیادی نقدینگی با حذف همه پروژه‌های معروف به بزرگراه یا موارد هزینه‌بردار خاصی که اعضای کنگره برای مناطق یا ایالت‌هایشان به دست می‌آورند، صرفه‌جویی کنیم. وقتی این پیشنهاد مطرح شد، رابط جدید من با کنگره، هاوارد پستر سرش را به نشانه عدم‌پذیرش تکان داد. پستر، هم در مجلس نمایندگان و هم در سنا برای تشکیلات حمایتی دموکراتها و جمهوریخواهان کار کرده بود. او یک نیویورکی با رفتاری خشک بود و می‌گفت: لایحه اوراق قرضه دارای چند رأی است. البته او می‌دانست ما باید مسئولان اوراق قرضه را قانع کنیم که کاهش هزینه‌ها اعتبار کافی دارد. آزردن اعضای کنگره به نظر نمی‌رسید راهبرد موفق‌تری باشد. برخی از موارد پیشنهادی به نظرمان به اندازه‌ای بی‌ربط می‌آمد که خنده‌دار بود. کسی پیشنهاد کرد که خدمات گارد ساحلی را پولی کنیم. پرسیدم چطور چنین چیزی ممکن است؟ به من توضیح داده شد که از گارد ساحلی اغلب به این دلیل درخواست کمک می‌شود که قایقها را توقیف کنند و بیشتر قایق‌هایی را که در توقیف هستند به دلیل بی‌توجهی هدایت‌کنندگانشان، به صاحبانشان برگردانند. خندیدم و گفتم پس وقتی که ما از هلیکوپتر طناب به پایین پرتاب می‌کنیم، پیش از اینکه



بیل کلینتون / ۶۰۷

عملیات نجات را انجام دهیم، باید پرسیم: گذرنامه دارید؟ کارت اعتباری دارید؟ از این موضوع گذشتیم، ولی آن روز توانستیم بیش از ۱۵۰ مورد برای کاهش بودجه بیابیم.

تصمیم برای افزایش مالیات به هیچ وجه آسانتر از حذف موادی که در بودجه وجود داشت، نبود. سخت‌ترین مورد مالیات بی‌تی‌یو (B.T.U) بود. آنقدر بد بود که می‌خواستیم دوباره به سراغ تعهدم در مورد حذف مالیات طبقه متوسط بروم. به من گفته شد که باید آنها را بالا ببریم، به دو دلیل: ۱- دستیابی به کاهش ۱۴۰ میلیارد دلاری ظرف پنج سال ۲- برای تأثیر گذاشتن روانی بر بازار اوراق قرضه. طبقه متوسط در دهه هشتاد بسیار اذیت شده و بوش به دلیل اضافه کردن مالیات بنزین مورد انتقاد قرار گرفته بود. اگر می‌خواستند در یک اقدام حزبی به وضع مالیات برای طبقه ثروتمند، اعتراض کنند، مالیات بی‌تی‌یو را مطرح می‌کردم و باعث می‌شدم جمهوریخواهان، گروهی مالیات‌گیر تلقی شوند. لوید بنسن گفت که او هرگز مشکلی در مورد رأی دادن به موضوع مالیات بر انرژی ندارد و اینکه اگر بوش از اضافه کردن مالیات بنزین در ۱۹۹۰ ضربه خورد، به دلیل این واقعیت بود که اغلب نظامیانی که بر ضد مالیات بودند، از جمهوریخواهان به حساب می‌آمدند. اما ال گور برای مالیات بی‌تی‌یو فشار می‌آورد و می‌گفت برای حفظ منابع انرژی و استقلال مفید خواهد بود. نهایتاً تسلیم شدم. ولی در پیشنهادهای مربوط به مالیات بر دارایی تغییراتی دادم که امیدوار بودم از فشار مالیاتی بر قشر متوسط بکاهد. اصرار داشتم ۲۶/۸ میلیارد دلار هزینه طرح پیشنهادی خود را که جزو تعهدات انتخاباتی بود، در بودجه وارد کنم، تا کاهش مالیات برای میلیونها خانواده شاغل آمریکایی با درآمد سالانه ۳۰ هزار دلار یا کمتر را به دو برابر برسانیم. تخصیص اعتبار برای مالیات بر درآمد، و برای نخستین بار اختصاص EITC به چهارمیلیون آمریکایی شاغل، فقیر و فاقد بستگان، موفقیت این طرح را تضمین می‌کرد که علیرغم مالیات انرژی خانواده‌های شاغل با درآمد ۳۰ هزار دلار یا کمتر همچنان از مزایای کاهش مالیات بهره‌مند باشند. در مبارزات انتخاباتی عملاً در هر مکانی که توقف داشتیم، گفته بودم هرکسی که دارای فرزند است و تمام وقت کار می‌کند، نباید در فقر به سر ببرد. در ۱۹۳۰ بسیاری از مردم در چنین

وضعیتی بودند. بعد از اینکه این میزان را دو برابر کردیم، بیش از چهار میلیون نفر از آنان از فقر به درآمدند و به جمع طبقه متوسط پیوستند. این موضوع دقیقاً در طی دوران ریاست جمهوری من اتفاق افتاد، آن هم در زمانی که تلاش می‌کردیم سایر قضایا را به اتمام برسانیم. لارا تیسون گفت احساس می‌کند باید این نکته را مطرح کند که هیچ تفاوت اقتصادی قابل توجهی بین کاهش ۱۴۰ میلیاردی پنج ساله و کاهش ۱۲۰ یا ۱۲۵ میلیاردی وجود ندارد، زیرا کنگره احتمالاً به هر حال میزانی را که من پیشنهاد می‌دهم، کاهش می‌دهد. او چنین استدلال کرد که این کار، مشکلات سیاسی ما را کم می‌کند و از ایجاد دردسر با کاهش رقم به ۱۳۵ میلیارد و یا اندکی کمتر، جلوگیری می‌شود. رایس، اسپرلینگ، بلیندر، بکالا، و استفانو پولوس همگی با آن موافق، ولی دیگران پایبند همان رقم بالا بودند. بنسن گفت می‌توانیم با خارج کردن هزینه برآورد شده برای اصلاح حوزه بهزیستی، سه میلیارد دلار از بودجه صرفه‌جویی کنیم. من موافقت کردم. در نهایت طرح پیشنهادی را تصحیح کردیم. این رقم تنها یک حدس بود. می‌دانستیم که باید بیش از این برای آموزش، نگهداری از کودکان و حمل و نقل هزینه کنیم تا به اقشار فقیر کمک شود و از کمکهای بهزیستی به سمت شاغل شدن حرکت کنیم.

بعداً لوید بنسن یک بخش پایانی به برنامه اضافه کرد؛ برداشتن ۱۳۵ هزار دلار درآمد از ۱/۴۵ درصد مالیات که در این صورت روی بهداشت و درمان سرمایه‌گذاری خواهد شد. ضرورت داشت که اطمینان حاصل کنیم ارقاممان در مورد راه‌حل گسترش خدمات بهداشتی درمانی بالا می‌رود. ولی این مورد بیشتر درخواست از آمریکاییهای ثروتمند برای پرداخت بود، قشری که در طرح پیشنهادی ما ۳۹/۶ درصد در بیشترین حالت، به میزان مالیاتشان اضافه می‌شد. قشری که به‌طور قطع هرگز برای برنامه بهداشت و درمان بیش از آنچه برای کمک به آن پرداخت می‌کردند، هزینه در بر نداشتند. وقتی در این مورد نظر بنسون را جویا شدم، تنها لیخندی زد و گفت می‌داند اوضاع از چه قرار است. او به‌طور جدی به این امر اعتقاد داشت که آمریکاییهای با درآمد بالا که این مالیات اضافه را پرداخت می‌کنند، خواهند توانست به راحتی پول خود را به بازار برگردانند، و این مورد دیگری بود که با برنامه اقتصادی، تضاد داشت.

دوشنبه، ۱۵ فوریه نخستین نطق تلویزیونی خود را ایراد کردم. ده دقیقه برای بیان طرح کلی برنامه اقتصادی، برنامه‌ای که دو روز بعد برای نخستین بار به کنگره ارائه دادم. اگر وضعیت اقتصادی از لحاظ آماری در حال بهبود بود، کار طاقت‌فرسا می‌شد، به‌ویژه به دلیل بار سنگین قرضه‌هایی که در دوازده سال گذشته بر پیکره اقتصاد تحمیل شده بود. چون همه کسری ایجاد شده، نتیجه کاهش‌های مالیاتی برای قشر ثروتمند، هزینه‌های فزاینده بهداشت و درمان، و افزایش مخارج نظامی بود، از میزان سرمایه‌گذاری در مواردی که موجب افزایش قدرت، رفاه و امنیت می‌شد، کاسته بودیم: مواردی همچون آموزش، کودکان، حمل و نقل، و اجرای قوانین محلی. از لحاظ آماری حرکت خوبی داشتیم، سطح زندگی از نظر هزینه مالی که به‌طور معمول هر بیست و پنج سال یکبار دوبرابر می‌شد، تا صد سال بعد نیز چنین نمی‌شد. ایجاد تغییر در این روند و برگرداندن این جریان، موجب تغییراتی بنیادی در اولویتها و نیازهای ملی ما می‌شد. همراه با بالا بردن مالیاتها و کاهش مخارج برای کم کردن از میزان کسری و روی آوردن به سرمایه‌گذاری بیشتر برای آینده، گفتم که امیدوارم این مسأله را بدون فشار بر قشر متوسط حل کنیم، زیرا آنها طی دوازده سال گذشته، مشقتها و بی‌عدالتیهای بسیاری را متحمل شده‌اند، ولی میزان کسری بودجه بسیار فراتر از تخمین اولیه رفت، تخمینی که برنامه‌های من در زمینه بودجه که در دوران انتخابات مطرح کرده بودم بر پایه آن طرح‌ریزی شده بودند. لازم بود آمریکاییهای بیشتری کمک کنند تا همه ساکنان کشور، آینده بهتری داشته باشند. هرچند که برخلاف آنچه در دهه ۱۹۸۰ اتفاق افتاد، اغلب مالیاتهای جدید توسط آمریکاییان متمول پرداخت خواهد شد. برای نخستین بار طی یک دهه همه با هم در این موقعیت سهیم بودیم. علاوه بر کم کردن کسری بودجه، برنامه اقتصادی من انگیزه‌هایی برای ایجاد حرفه‌ها و مشاغل جدید در بر خواهد داشت، عوامل محرکی که می‌توانستند در کوتاه‌مدت ۵۰۰۰۰۰ شغل جدید ایجاد کنند. سرمایه‌گذاری در امور آموزشی و پرورشی، با برنامه‌های ویژه‌ای همچون کمک به جوانان جهت پرداخت هزینه کالج، در ازای انجام خدمات جمعی، همراه بود. به‌خوبی واقف بودم عملی کردن این اهداف در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست، ولی هنگامی که محقق

شوند، قادر به «جان بخشیدن به رؤیای آمریکایی»، می شویم. چهارشنبه شب، در سخنرانی برای کنگره، راهبرد برنامه و نکات ویژه موجود در آن را تشریح کردم.

اصول راهبردی برنامه، چهار مورد بودند: کاهش مخارج عمومی و خصوصی مربوط به مصرف و انتقال آن مخارج به سرمایه گذارهایی که منجر به ایجاد فرصتهای شغلی بیشتر شود؛ ارزش قائل شدن برای ارتباط مشاغل و خانواده؛ تنظیم بودجه مطابق با مقیاسهایی محتاطانه، و نه با خوشبایریهای غیرواقع بنیانه گذشته؛ تأمین هزینه، تغییرات الزامی پیش رو، با کاهش مخارج و مالیاتهای عادلانه.

به منظور ایجاد فرصتهای شغلی بیشتر، پیشنهاد من ایجاد معافتهای مالیاتی مربوط به سرمایه گذاری برای مشاغل کوچک بود، مشاغلی که ۴۰ درصد از نیروی کار را در استخدام داشتند، ولی بیشتر فرصتهای جدید شغلی توسط آنان ایجاد می شد، و تأسیس آنها همراه با کمکهای محلی و تجهیز بیشتر مناطق کوچک بود، یعنی دو مورد از تعهدات انتخاباتی من که در جهت تخصیص وام و ایجاد سرمایه گذاری در مناطق فقیر، طراحی شده بودند. همچنین بودجه بیشتری برای جاده ها، پلها، حمل و نقل عمومی، سیستمهای اطلاع رسانی پیشرفته و پاکیزگی محیط زیست، درخواست کردم. همه این موارد با هدف افزایش سطح تولید و استخدام تنظیم شده بودند.

پیشنهاد من در زمینه آموزش، افزایش سرمایه گذاری و بالا بردن استانداردهای مدارس عمومی بود، و نیز عوامل تشویقی در جهت بالا بردن انگیزه دانش آموزان برای رفتن به کالج، که شامل ابتکار در زمینه خدمات عمومی نیز می شد. کنگره را تشویق کردم که قانون مرخصی برای سرپرست خانواده را به تصویب برساند، زیرا قصد داشتم نظرشان را به اعمال بیشتر برنامه های حمایت از کودکان، جلب کنم. در مورد موضوع جرائم، درخواست تصویب لایحه ای را کردم. به منظور ایجاد اردوهای بازپروری با شیوه جدید و سیاست ویژه برای مجرمینی که برای نخستین بار مرتکب جرم - البته جرائم عاری از خشونت - شده اند، و گماردن ۱۰۰۰۰۰ پلیس جدید در خیابانها، پیشنهادهای مطرح کردم.

سپس از کنگره خواستم در تغییر نحوه کارکرد دولت کمک کند. برای

اصلاح قانون پشتیبانی مالی در مبارزات انتخاباتی و ثبت نام اجباری برای کارگزاران انتخاباتی و از بین بردن تخفیفهای مالیاتی موجود در مخارج کارگزاران، متعهد شدم نیروی کار دولت مرکزی را به ۱۰۰۰۰۰ نفر کاهش دهم و ۹ میلیارد دلار از مخارج مربوط به مقامات دولتی بکاهم. از کنگره کمک خواستم تا بتوانم سرعت روند افزایش دائم هزینه‌های بهداشتی و درمانی را تعدیل کنم و گفتم ما می‌توانیم تعداد بسیار بیشتری از کارکنان نیروهای نظامی بکاهیم و ارتش را کوچک کنیم، ولی مسئولیتهای ما به عنوان تنها ابرقدرت جهان، ایجاب می‌کند به اندازه کافی در این زمینه خرج کنیم تا همچنان آماده‌ترین و مجهزترین و در نهایت بهترین ارتش جهان را در اختیار داشته باشیم.

مسأله مالیاتها را برای آخر جلسه گذاشتم و پیشنهاد دادم بالاترین نرخ مالیات بر درآمد را از ۳۱ درصد به ۳۶ درصد برای درآمدهای بالای ۱۸۰۰۰۰ دلار در سال افزایش دهیم؛ همراه با ۱۰ درصد اعتبار اضافی برای درآمدهای بالای ۲۵۰۰۰۰ دلار، مالیات شرکتهای با درآمد ۱۰ میلیون دلار را از ۳۴ به ۳۶ برسانیم؛ مالیاتهای جانبی را برداریم، زیرا باعث می‌شود برای شرکتهای صرف بیشتری داشته باشد که عملیات داخل آمریکا را تعطیل کنند و به خارج بروند، نه اینکه سرمایه‌گذاری بیشتری در داخل بکنند؛ تخصیص درآمد حاصل از کسانی که دیگر از تأمین اجتماعی استفاده نمی‌کنند، به درآمد حاصل از مالیات؛ و اعمال مالیات بی‌تی‌وی افزایش مالیات بر درآمد تنها شامل ۱/۲ درصد بالاترین درآمدها خواهد شد؛ افزایش بیمه‌های تأمین اجتماعی شامل ۱۳ درصد از دریافت‌کنندگان آن می‌شود؛ و اگر مالیات انرژی را تنها در مورد افرادی که سالانه بالای ۴۰/۰۰۰ دلار درآمد دارند محاسبه کنیم، چیزی در حدود ماهانه ۱۷ میلیون دلار خواهد شد. برای خانواده‌های با درآمد ۳۰ هزار دلار یا کمتر، تخفیف میزان مالیات بر درآمد با توجه به افزایش مالیاتها به ما امکان می‌دهد کاهش کسری موجود را به میزان ۵۰۰ میلیارد دلار طی پنج سال، با برآوردهای اقتصادی کنونی برسانیم. در پایان سخنرانی که به خوبی توسط حضار مورد توجه قرار گرفت، همه کسانی که در این مورد نظر دادند، اشاره داشتند که من به کاهش مالیات طبقه متوسط بی‌توجه بوده‌ام. چنین هم بود، ولی تعداد کثیری از دیگر تعهداتم در برنامه اقتصادی

گنجانده شده بود. طی پنج روز ال گور، اعضای کابینه و من به سراسر کشور سر زدیم تا برنامه را در اذهان جا بیندازیم. الن گیرفین آن را تحسین کرد. همینطور پاول سونگاس که گفت کلیتونی که در کنگره سخنرانی کرد، همان کلیتونی که او بر ضدش فعالیت می‌کرد، نبود. و البته این همان چیزی بود که مشاورین سیاسی و برخی دموکراتهای کنگره را نگران می‌کرد.

به اندازه کافی پیشنهادهای مهم و بحث جنجال‌برانگیز در سخنرانی من بود که کنگره را تا پایان سال مشغول نگه‌دارد، تازه بدون در نظر گرفتن لایحه دیگری که یا همان موقع در اختیارشان بود و یا به زودی در تقویم کاریشان قرار می‌گرفت. می‌دانستم باید فراز و نشیبهای زیادی را تا تصویب برنامه اقتصادی پشت سر گذاشت. قادر نبودم همه وقت را صرف پیشبرد آن کنم. مشکلات خارجی و برنامه‌های داخلی، چنین اجازه‌ای به من نمی‌دادند.

ماه فوریه بسیار خشونت‌آمیز بود. در مرکز تجارت جهانی منهن بمبی منفجر شد که شش نفر کشته و بیش از یکهزار تن زخمی بر جای گذاشت. تحقیقات مشخص کرد این کار توسط تروریستهای خاورمیانه که موفق به پوشاندن رد پایشان نشده بودند، انجام شده است. نخستین دستگیرها در روز ۴ مارس آغاز شد. شش تن از توطئه‌گران در دادگاه فدرال نیویورک محاکمه و محکوم به ۲۴۰ سال زندان شدند. از عملکرد دستگاه قضایی راضی ولی در ضمن نگران آسیب‌پذیری اجتماعی بودم. گروه مشاوران امنیت ملی توجه بیشتری به شبکه‌های تروریستی کرد و نیز آنچه می‌توانستیم، برای حفاظت از خود و دیگر جوامع آزاد در سراسر جهان انجام دادیم.

۲۸ فوریه، چهار تن از کارمندان دفتر مبارزه با مشروب الکلی، تنباکو و سلاحهای سنگین کشته و شانزده تن دیگر زخمی شدند. این مسأله در برخورد افراد مذکور با فرقه‌ای مذهبی به نام دیویدها در اطراف شهر واکو در تکزاس اتفاق افتاد. دیویدها مظنون به انجام اعمال خشونت‌آمیز با سلاح گرم بودند. کورش رهبر فرقه دیوید، مدعی بود که روح مسیح در او حلول کرده و تنها کسی است که از رازهای هفتگانه رستاخیز مسیح خبر دارد. کورش پیروان خود را اعم از زن و مرد و کودک هیپنوتیزم می‌کرد و